

## تبیین و تعریف تصمیمات ولایت فقیه (حکم حکومتی) در حکومت اسلامی از منظر فقه سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

حمید ضرابی<sup>۱</sup> و مجید اشرافی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۵ / ۱۲ / ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش: ۲۰ / ۰۱ / ۱۳۹۷

### چکیده

ولایت امر به معنای اداره امور جامعه اسلامی است و اداره‌ی جامعه، مستلزم تأسیس نهادهای لازم و وضع قوانین و صدور احکام در مواردی است که حکم شرعی وجود نداشته باشد؛ ولی امر به اقتضای ولایت خود، حق دارد و بلکه موظف به وضع قانون و تأسیس نهادهای لازم برای اداره‌ی جامعه است. مردم نیز شرعاً مکلف به اطاعت از احکام صادره و قوانین موضوعه از جانب ولی امر مانند دیگر احکام و قوانین شرعی هستند. بنابراین، با توجه به نقش رهبری در جامعه اسلامی ایران، بدیهی است که در حوزه‌های مختلف، اجرای برخی از امور وابسته به نظر مستقیم رهبری باشد، که بخش‌هایی از آن نیز در قوانین کیفری-تنبیهی متصور است. مصادیقی از قوانین کیفری از قبیل عفو، تنفیذ حکم و تبدیل آن از بارزترین مصادیق وابسته به نظر رهبری در قانون مجازات اسلامی هستند. علت وابستگی این مصادیق از مبانی فقهی برخوردار هستند و این اختیارات رهبری در امر حکومت‌داری و به‌ویژه در حوزه‌ی حقوق جزا، دارای مبانی فقهی مصرح در فقه می‌باشد و صدور حکم حکومتی بر اساس مصلحت، نتیجه تفکیک ناپذیری مقام رهبری است؛ به‌شکلی که اگر رهبر در باب حکومت‌داری، دارای این اختیار نباشد؛ نظم جامعه اسلامی با معضلات اساسی روبرو خواهد بود و شیرازه‌ی نظام سیاسی از هم خواهد پاشید.

**کلید واژه‌ها:** ولایت مطلقه فقیه، حکم اولیه، مصلحت، حکومت اسلامی، فقه سیاسی، قانون اساسی.

**استناد فارسی** (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰): ضرابی، حمید و مجید اشرافی (۱۳۹۷، تابستان). «تبیین و تعریف تصمیمات ولایت فقیه (حکم حکومتی) در حکومت اسلامی از منظر فقه سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال اول، شماره دوم. صص ۲۲۰-۲۰۳

<sup>۱</sup>. استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی شیراز. Zarrabihamid35@yahoo.com

<sup>۲</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز و طلبه سطح ۴ حوزوی.

## ۱. مقدمه

تصمیم رهبری بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی، فصل الخطاب و معیار عمل سایر قوا می‌باشد. اگر چه مصادیق حکم حکومتی و تبیین احکام اولیه و تمیز آن از احکام ثانویه و همچنین قوانین موردی که برای اجرا وابسته به تصمیمات رهبری است، در قوانین و مقررات مصوب جمهوری اسلامی، به صورت منسجم دسته‌بندی نشده است. اما شناخت این مصادیق از اهمیت فراوانی برخوردار است، چراکه اگر تصمیمی وابسته به نظر رهبری در آن زمینه باشد و مقام اجرایی آن را رعایت ننماید، آن تصمیم باطل بوده و نباید مورد ترتیب اثر قرار گیرد؛ علاوه بر آن، باید تحلیل نمود که این مصادیق بر چه مبانی فقهی و حقوقی استوار می‌باشد که مبتنی بر تصمیم رهبری می‌باشند. در صورت شناخت مبانی فقهی و حقوقی آن می‌توان به راحتی مصادیق را شناسایی نمود و در موارد تفصیل و شبهه به آن مبانی تمسک جست. هم چنین بعد از شناسایی مصادیق وابسته به نظر رهبری در قانون و تحلیل مبانی فقهی و حقوقی آن باید تحلیل نمود که آیا این تصمیمات اساس قابلیت اصلاح و اعتراض را دارد یا خیر؟ و در این صورت تابع چه تشریفات و اصولی است. بنابراین، شناسایی این مصادیق و چگونگی تشریفات سیاسی و اجرایی آن می‌تواند راهگشای مسائل حقوقی در این زمینه باشد.

روشی که با توجه به امکانات موجود نگارنده برگزیده است، روش پژوهش اسنادی است، در این روش، پژوهش مبتنی بر شواهد برگرفته از مطالعه اسناد مانند آرشیوها یا آمار رسمی است. بسیاری از اوقات اصطلاح تحقیق کتابخانه‌ای یا توصیفی - تحلیلی را به جای پژوهش اسنادی به کار می‌برند، که به نظر اصطلاح دقیق و درستی نیست زیرا منظور از مطالعات کتابخانه‌ای مطالعاتی است که موضوعات مورد مطالعه در اختیار محقق قرار نداشته و غالباً مربوط به گذشته‌ای دور یا نزدیک است (مجدفر، ۱۳۸۲: ۲۷۶).

بررسی اسنادی همان طور که ذکر شد بر مبنای استفاده از اسناد و مدارک است و زمانی مورد کاربرد است که تحقیق مرتبط با پدیده‌های موجود بوده و محقق درصد شناسایی تحقیقات قبلی در مورد آن موضوع بر آمده باشد و یا آن که پژوهش نیاز به استفاده از اسناد و مدارک را ایجاب نماید. روش‌های اسنادی یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقیق به‌ویژه تحقیق موردی محسوب می‌شود روش‌های اسنادی در زمره روش‌ها یا نسخه‌هایی غیر مزاحم و غیر واکنشی به‌شمار می‌آید زیرا با مشکل جمع‌آوری اطلاعات مواجه نیست و اطلاعات از قبل موجود هستند (ساروخانی، ۱۳۸۳: ج ۱ / ۲۵۶).

با تمهید مراتب یاد شده باید اذعان داشت که اصالت یک تحقیق اسنادی به منابع حائز اهمیتی است که از آن استفاده می‌شود، مأخذ مورد استفاده در تحقیقات اسنادی و کتابخانه‌ای سه دسته هستند.

الف) کتب: شامل دو دسته فرهنگ لغت‌ها، دانش‌نامه‌ها، اطلس‌ها و هم چنین کتب تخصصی در یک رشته علمی‌اند.

ب) مجله‌ها و نشریات ادواری: شامل روزنامه‌ها و مقالات سایر مجله‌های عمومی و تخصصی‌اند.

ج) آرای قضایی یا غیر قضایی که در مورد موضوع از مراجع ذی صلاح صادر شده است.

ب: روش گردآوری اطلاعات:

گردآوری اطلاعات در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد.

## ۲. مفاهیم و اصطلاحات

### ۲-۱. ولایت در لغت:

ولایت واژه‌ای عربی است که از کلمه «ولی» به معنای پیوستگی و قرابت گرفته شده و واژه‌های فراوانی از آن اشتقاق یافته است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ه. ق. : ۵۳۳). در لغت عرب هم به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بدون آن که فاصله‌ای در میان آن دو باشد که لازمه‌ی چنین ترتیبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است.

این واژه با شکل‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی محبت، حب و دوستی، نصرت و یاری، سلطان، متابعت، پیروی و سرپرستی استعمال شده و از آن‌جا که ریشه‌ی اصلی واژه با همان معنای لغوی به نوعی در همه‌ی این معانی دیده می‌شود، نمی‌توان معانی شمرده بالا را از سنخ مشترک لفظی دانست (ابن منظور، ۱۴۱۸ ه. ق: ج ۱۵).

### ۲-۲. ولایت در اصطلاح:

واژه ولایت در بحث ولایت فقیه به معنای سرپرستی است؛ و در این معنا، ولایت شامل ولایت تکوینی و ولایت تشریحی می‌شود. ولایت تشریحی نیز خود به دو بخش ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه خردمندان تقسیم می‌شود. ولایت فقیه نیز ولایت مدیریتی بر جامعه‌ی اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعدادها‌ی افراد جامعه و رساندن آنان به کمال و تعالی در خور خویش صورت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۹). به تعبیری دیگر، منظور از ولایت در ولایت مطلقه فقیه، ولایت تدبیری و تنظیمی است که وجود آن برای جلوگیری از هرج و مرج در جامعه ضروری است.

## ۲-۳. مطلقه:

مطلق و مطلقه به چند معنا به کار می‌رود: مطلق به معنای کل‌گرایانه و فراگیر و تمامیت‌خواه که مفهوم توتالیتریانیسم از آن دریافت می‌شود؛ مطلق به معنای آزاد و رها از هر قید و بند و فارغ از هر حد و حدودی و رای قانون و مسئولیت نداشتن در برابر گفتار و رفتار (بهمنیار، ۱۳۸۷: ۴۵).

در معنای اصطلاحی مقصود از اطلاق، گسترش دامنه‌ی ولایت فقیه و شمول مسئولیت است که برای تأمین مصالح و تضمین عدالت، همه‌ی ابعاد مصالح مردمی را فرا می‌گیرد. فقه‌های پیشین به‌جای واژه‌ی «مطلقه»، از واژه‌ی «عامه» استفاده می‌کردند؛ زیرا در برابر این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت‌های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی از آن‌ها مورد نظر است، مانند ولایت پدر در امر ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ؛ بنابراین، منظور از اطلاق، گسترش دامنه‌ی ولایت فقیه و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در همه‌ی احکام انتظامی اسلامی و همه‌ی ابعاد مصالح عمومی مردم است و مانند دیگر ولایت‌ها، یک بُعدی نخواهد بود. از این‌رو، مطلقه در برابر مقیده‌ای آمده است که اختیارات ولی فقیه را به موارد خاصی هم‌چون امور حسبیه محدود می‌کردند. در نتیجه مطلق بودن ولایت یعنی این که فقیه:

**الف-** ملزم است همه‌ی احکام اسلام را تبیین و اجرا کند؛ زیرا چون هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت قابل تعطیل نیست.

**ب-** بر اساس قاعده‌ی اهم و مهم، برای تزامم احکام چاره‌ای بیان‌دیشد.

**ج-** بر خلاف حکومت مطلقه، اطلاق در ولایت فقیه، محدود به موازین اسلامی و رعایت عدالت و تقوا برای اداره‌ی جامعه اسلامی است.

بنابراین، ولایت فقیه در چارچوب قوانین الهی، اعم از فرعی، ثانوی و حکومتی را ولایت مطلقه فقیه می‌نامند (کعبی، ۱۳۸۰: ۶۱).

## ۲-۴. فقیه:

مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع شرایطی است که باید سه ویژگی داشته باشد:

۱- اجتهاد مطلق: یعنی آن که شعاع عمل فقیه هم‌دوش شعاع فقه باشد و بتواند مسائل جدید مسلمانان را حل کند و آنان را با اصول و فروع دین تطبیق دهد.

۲- عدالت مطلق: فقیه جامع شرایط کسی است که با پیروی عملی محض از احکام و دستورهای دین، هوا و هوس را ترک کند. فقیه حاکم، اگر فتوا می‌دهد، خود نیز باید به آن عمل کند

و اگر حکم قضایی صادر می‌کند خود نیز آن را بپذیرد و اگر حکم ولایی و حکومتی صادر و انشاء می‌کند، خود نیز بر آن گردن نهد.

۳- قدرت مدیریت و استعداد رهبری: فقیه جامع شرایط باید افزون بر اجتهاد و عدالت مطلق، بینش درستی نسبت به امور سیاسی اجتماعی داخل و خارج کشور داشته باشد و از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد (شفیعی‌فر، ۱۳۷۸: ۶۲).

## ۲-۵. مصلحت:

واژه‌ی مصلحت را در لغت، وزن و معنا، مساوی با واژه‌ی منفعت دانسته‌اند (غزالی، بی‌تا: ۲۸۶).  
اما در اصطلاح، نخست توسط اصولیون اهل سنت بکار رفته است. غزالی می‌گوید:  
«مصلحت عبارت است از تأمین هدف شارع؛ و هدف شارع عبارت است از مواظبت دین، جان، عقل، نسل و مال انسان» (همان: ۲۹۰).

محور این تعریف، خواسته‌ی شرع است. اگر از این تعریف چنین تلقی شود که برای بدست آوردن هر مصلحتی، می‌بایستی به دنبال منابع شرعی، یعنی کتاب و سنت برویم، به نظر تعریف درستی نیست. اما ممکن است جمله‌ی دوم را در تعریف فوق، معیار مصلحت تلقی کنیم؛ یعنی مواظبت دین، جان و ... در این صورت، امور مذکور صرفاً نمونه‌هایی از مصلحت می‌توانند باشند و نه این که مصالح منحصر در آن‌ها باشد. بدین ترتیب می‌توان مصلحت را خیر فردی و اجتماعی بشر از جنبه‌های مختلف حیات انسان تعریف کرد.

## ۲-۶. مفاهیم «فتوا» و «حکم» و مقایسه بین آن‌ها

تفاوت‌های اصلی حکم و فتوی از دو ناحیه است:  
**ذات:** فتوای مجتهد از مقوله‌ی اخبار است و طبعاً قابل صدق و کذب؛ اما حکم از مقوله انشاست و احتمال عدم مطابقت رد خود حکم، معنا ندارد.

**آثار:** فتوای مجتهد در حیطة مقلدین است و نفوذ محدود دارد؛ اما حکم او نفوذ مطلق دارد بر سایر مقلدان و مجتهدان و قابل نقض به فتوا یا حکم دیگر نیست. البته برای جلوگیری از تراحم احکام و هرج و مرج، اختیار صدور حکم در حیطة اجتماعی به دست ولی فقیه جامع شرایط است (موسوی سبزواری، ۱۳۷۱: ۱۰۴).

## ۲-۷. حکم مولوی و ارشادی

در تعریف امر ارشادی گفته شده که امر ارشادی آن است که مصلحتی که به آن دعوت می‌کند، با قطع نظر از امر، در خود «مأمور به» موجود باشد و بر مخالفت و موافقت آن چیزی بیش از آن چه

قبل امر، بر آن مترتب می‌گردید، مترتب نمی‌شود، نظیر اوامر پزشکان به بیماران مبنی بر خوردن غذاهایی که باعث اصلاح مزاج می‌گردد(رشتی، ۱۳۹۱: ۳۱۲)؛ میرزا در حالی که اوامر مولوی تکلیف جدید و مستقلاً بر مکلف بار می‌کند و چنین اوامری ناظر به دستورات دیگری نیست. از همین روست که برخی اوامر ارشادی را اوامر تأکیدی و اوامر مولوی را اوامر تأسیسی نامیده‌اند(مشکینی، ۱۳۷۶: ۱۲۴).

## ۲-۸. حکم اولیه و حکم ثانویه:

حکم اولیه، حکمی است که برای خودِ عمل یا ذات چیزی و بدون ملاحظه حالت‌هایی که بر آن عمل یا ذات چیزی با توجه به حالتی که بر آن عمل یا ذات عارض شده، جعل می‌شود، برای مثال شخصی که در اثر شدت گرسنگی در حال تلف شدن باشد می‌تواند از گوشت مردار استفاده نماید. از عناوین و اوصافی هم چون ضرر، اکراه، اضطرار، عسر و حرج، تقیه، مقدمه واجب یا حرام، حفظ نظام، قاعده اهم و مهم، نذر و عهد و قسم و دستور پدر و ... به عناوین ثانویه تعبیر می‌شود(مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ه.ق: ج ۱ / ۵۴۱).

## ۲-۹. وزارت تفویض:

در این نوع وزارت، ولی امر، تمام یا بخشی از اختیارات خود را به وزیر واگذار می‌کند. وزیر تفویض، تمام نصب و عزل‌ها را مستقیماً برعهده دارد و فرمان‌های وزیر احتیاج به تأیید مجدد ولی امر ندارد. به نظر خنجی، در واگذاری وزارت تفویض، باید لفظی بر زبان بیاید که مشتمل بر دو شرط باشد؛ یکی عموم ولایت و دیگری نیابت و جانشینی، خنجی اضافه می‌کند که وزیر تفویض، به جز سه مورد زیر، می‌تواند در تمام امور کشور داری مداخله و اقدام نماید:

- انتقال ولایت به دیگری؛
- استعقای امت از امامت؛
- عزل والیان(موحد، ۱۳۶۲: ۸۴ و ۸۵).

ماوردی می‌نویسد:

«برای امام این امکان وجود ندارد که به تنهایی و مستقیماً همه‌ی آن‌چه را که در تدبیر امت به او واگذار شده است، به انجام رساند، مگر کسانی دیگر را جانشین خود سازد. انتخاب وزیری که برای تدبیر کارها با وی هم‌اندیشی کند، در اجرای امور بسی بهتر از آن است که امام خود به تنهایی به کارها بپردازد. امام با این انتخاب می‌تواند تکیه‌گاه خویش را محکم کند و از لغزش دورتر و از نابسامانی ایمن‌تر باشد»(ماوردی، ۱۴۲۰ه.ق: ۱۵).

حسینعلی منتظری در کتاب خویش در این رابطه توضیح می‌دهد، این که ماوردی وزرا را به دو دسته تقسیم کرده، بدین سبب بود که در آن زمان برخی از پادشاهان و خلفا به دلایلی نظیر رفاه-طلبی، به‌طور کلی اداره کارها را به شخص دیگری واگذار می‌کرده‌اند؛ نظیر جعفر برمکی در زمان هارون الرشید که در واقع سلطان واقعی او بوده و خلیفه به امور زندگی خویش مشغول بود (منتظری، ۱۳۷۹: ج ۳ / ۱۹۵). بنابراین، از مجموع این اقوال می‌توان فهمید که پست وزارت خاصاً وزارت تفویض، سهم عمده‌ای در توزیع قدرت خلیفه داشته است.

## ۲-۱۰. وزارت تنفیذ:

وزیر تنفیذ بیش‌تر کار ستادی انجام می‌دهد، در هیچ کاری اختیار تام ندارد و به‌همین لحاظ شرایط خاصی هم ندارد. وزیر تنفیذ صرفاً مجری دستورات خلیفه است، چون کاری جز اجرای دستور ندارد، هیچ‌گونه مسئولیت و مواخذه‌ای هم نخواهد داشت. خنجی در توضیح وظایف و شرایط وزیر تنفیذ می‌نویسد:

«وزیر [تنفیذ] میان پادشاه و میان رعایا و والیان ممالک هم‌چون سفیر باشد، که پیغام پادشاه بدیشان رساند و انفاذ کند و آن چه پادشاه فرماید، و امضا کند آن چه پادشاه حکم کند. شرط نیست در این وزیر، حریت و علم اسلام و معرفت به امر حرب، لکن شرط است در او امانت و ذکورت و صدق لهجه و قلت طمع تا رشوت نستاند، و زکا و فطنت؛ و آن که اصلاح کند آن چه میان او و مردم باشد از دشمنی و کینه، و باید که از اهل بدعت نباشد».

در وزارت تنفیذ، اعمال ولایت تنها به رأی و تدبیر امام امکان‌پذیر است و چنین وزیری، واسطه-ی میان امام، رعیت و کارگزاران حکومت است و آن چه را ولایت فرموده، به اجرا می‌گذارد و احکامی را که او صادر کرده است، جامه عمل می‌پوشاند و در مجموع، طبق دستور وی عمل می‌کند؛ از این روی، وزیر تنفیذ نه یک زمامدار بر کارها و نه یک کارگزار گماشته حکومت بر آنها، بلکه تنها یک دستیار در پیش بردن کارهاست. در عین حال، اگر او در چاره‌اندیشی و تدبیر هم مشارکتی به‌هم رساند، نام وزارت برایش سزامن‌تر است. و اگر او در این امر مشارکت نکرد، نام واسطه و نماینده برای او سزامن‌تر است (ابی یعلی، ۱۳۸۶ ه.ق. : ۲۹).

## ۲-۱۱. حکم حکومتی:

با ملاحظه موارد استعمال، روشن می‌شود که حکم حکومتی در دو معنای مختلف به‌کار رفته است:

۱- گاه مقصود از احکام حکومتی، احکام و قوانین است که از شارع صادر شده و در قرآن، سنت و سیره‌ی عملی معصومین علیهم السلام یافت می‌شود و مربوط به اداره‌ی جامعه و شئون حکومت است

و وظیفه فقیه در مورد این دست از احکام، کشف استنباط و سپس اجرای آن‌هاست (امام خمینی، بی- تا: ۲۰، ۳۶ و ۳۹).

۲- گاه مقصود از این عبارت، اختیارات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و فقها، در امر حکومت و دستورها و مقرراتی است که به‌عنوان حاکم و در مقام اجرای احکام شرع و اداره جامعه، وضع و صادر کرده‌اند (همان: ۱۸ و ۷۵).

آنچه ما در این مقاله به آن خواهیم پرداخت، همین برداشت دوم از حکم حکومتی است که می‌توان آن را به‌شکل زیر معرفی نمود:

«حکم حکومتی، عبارت است از دستورات، مقررات و قوانینی که حاکم جامعه اسلامی بر اساس مصلحت، در حوزه‌ی مسائل اجتماعی، به‌منظور اجرای احکام شرع یا اداره جامعه، به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم صادر یا وضع می‌کند» (تسخیری، ۱۴۱۷ ه.ق.، ۶۶).

بنابراین، ویژگی‌ها و اوصاف حکم حکومتی را می‌توان به شرح زیر دانست:

- حکم حکومتی، یا در راستای اجرای احکام شرع است یا در مقام اداره کشور.
- حکم حکومتی، ممکن است جنبه‌ی قانون‌گذاری داشته باشد و یا ممکن است دارای جنبه‌ی اجرایی باشد.
- حکم حکومتی ممکن است دستور جزئی و ناظر به شخص یا موردی خاص و یا قانون و قاعده‌ای کلی باشد.
- حکم حکومتی ممکن است مستقیماً توسط خود حاکم، یا به‌طور غیر مستقیم به وسیله‌ی شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگر صادر شود.
- حکم حکومتی ممکن است به‌منظور تنظیم امور مختلف داخلی کشور یا برای تنظیم روابط خارجی و بین‌المللی صادر شود.
- احکام حکومتی ممکن است وضعی یا تکلیفی باشد.
- احکام حکومتی شامل هر دو قسم احکام امضایی و تأسیسی می‌شود.
- حکم حکومتی، حکمی مولوی است.
- حکم حکومتی فقیه باید در حوزه مسائل اجتماعی و عمومی باشد.

موضوع احکام حکومتی، احکام شرعی اولی یا ثانوی نیست؛ چرا که امر به انجام احکام اولی یا ثانوی، امر ارشادی است نه مولوی، تنها در صورتی اوامر فقیه، مولوی است که حکم وی در حوزه‌ی مسائل اداره جامعه و حکومت باشد، مانند حکم به تحریم خرید و فروش تنباکو از سوی میرزای شیرازی.



### ۳. حکم حکومتی در ساختار جمهوری اسلامی ایران

اصطلاح حکم حکومتی در سال‌های پایانی عمر حضرت امام خمینی رحمه الله علیه در پی دستور ایشان برای ایجاد مجمعی برای «تشخیص مصلحت نظام اسلامی» از سوی برخی روزنامه‌ها و افراد (موسوی، روزنامه جمهوری اسلامی: ۶۶/۱۱/۱۹ و ۶۶/۱۱/۲۴)، وارد ادبیات حقوقی کشور ما شد و از آن پس، بحث‌های فراوانی برای شناخت ماهیت حکم حکومتی و مسائل وابسته به آن صورت گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر وظیفه‌ی تبلیغ احکام الهی و فصل خصومت در میان مردم، در مقام ولایت امری مسلمانان، احکامی صادر کرده‌اند که به‌حسب مقتضیات زمان و مکان و بر اساس حکم حکومتی بوده است و فقها از طریق شواهد و قرائن پیرامون این احکام، می‌توانند آن‌ها را شناسایی کنند. برای نمونه، از دیدگاه حضرت امام خمینی رحمه الله علیه هرگاه روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارتی هم‌چون «امر» و «حکم» و امثال آن همراه باشد، به این نکته دلالت دارد که فرمان موجود در آن، حکم حکومتی است و نه در جایگاه تبلیغ احکام حلال و حرام الهی (سبحانی، بی‌تا).

واضح است از میان این سه دسته احکام تبلیغی (نبوت و رسالت)، قضایی و حکومتی، تنها منصب اول (تبلیغی) اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد؛ ولی دو مقام دیگر مشترک بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است؛ هم‌چنان که این دو منصب از ائمه علیهم السلام به فقهاء جامع‌الشرایط می‌رسد. به همین جهت، اختیارات حکومتی فقیه جامع‌الشرایط با اختیارات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام برابر است. از طرف دیگر، این امر نیز روشن است که احکام مبتنی بر مصلحت، بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد. حال در صدد بررسی این موضوع هستیم که با وجود قانون اساسی، حکم حکومتی چگونه قابل توجیه است؟ آیا مقام رهبری ملزم است احکام حکومتی خویش را با توجه به مقررات قانونی صادر نماید یا این که قانون نمی‌تواند او را مقید سازد و وی می‌تواند حتی فراتر از قانون اساسی دست به صدور احکام حکومتی بزند؟ از آن‌جا که پاسخ‌گویی به این پرسش و حدود اختیارات رهبری در صدور احکام حکومتی، در حقیقت به بحث از گستره اختیارات رهبری و کیفیت اعمال آن در قانون اساسی بر می‌گردد، لازم است موضوع اختیارات رهبری و کیفیت کاربرد مصلحت در ذیل این اختیارات را بررسی کنیم.

### ۴. کاربرد مصلحت در گستره اختیارات رهبر (مصلح مرسله)

در کتب اصولی شیعه نامی از مصلحت به‌عنوان مبنای حکم (چه حکومتی و چه غیر حکومتی) نیست؛ اما در کتب فقهی، این کلمه در ابواب: جهاد، بیع، مکاسب محرمه، وقف، خراج، ولایت بر محجورین و برخی ابواب دیگر به کار رفته است. برای نمونه، شیخ انصاری در مکاسب محرمه، این کلمه را در مواردی استعمال کرده است. از جمله، جواز غیبت، که می‌فرماید:

«اگر غیبت مؤمن موجب جلب مصلحتی برای او شود که از نظر شرع یا عقل بر مصلحت حفظ احترام او برتری دارد، جایز است. همچنین در موارد جواز کذب، اگر برای اصلاح ذات البین باشد، آن را جایز می‌دانند، نیز، در موارد جواز پذیرفتن ولایت و کارگزاری حکومت جور می‌فرماید اگر برای قیام به مصالح عباد باشد جایز است» (الانصاری، بی‌تا: ج ۱ / ۱۸۶، ۱۶۰، ۱۲۲).

به‌طور کلی، در ابواب فقهی مورد اشاره، هر کجا «ولایتی» مطرح است، در کنار آن مصلحت-بینی «ولی» هم مطرح شده است. با وجود این، در هیچ کجای فقه موجود به این بحث برخورد نشده است که جامعه در سطح کلان مطرح باشد و چگونگی بنا کردن حکم بر آن بررسی شده باشد. البته در برخی موارد به «مصلحت نظام» در کلمات فقها و اصولیون برخورد می‌کنیم؛ اما، در این موارد هم، چنین مصلحتی به‌عنوان ذی‌المقدمه و غایت واجباتی مانند وجوب پرداختن به حِرَف، صنایع و خدمات عمومی، بدون توضیح و تبیین بیش‌تر، مطرح شده است (همان، مبحث اخذ اوجرت بر اجبات: ص ۱۸۰).

**از مجموع سخنان کسانی که مصالح مرسله را در استنباط احکام شرع معتبر می‌دانند، می‌توان ضوابط و چهارچوب زیر را بدست آورد:**

- ۱- مصلحت در مقاصد عامه شریعت، مربوط به دین، جان، عقل، نسل و مال، داخل باشد.
- ۲- با کتاب، سنت، قیاس و اجماع مخالفتی نداشته باشد.
- ۳- رعایت اهم و مهم در آن شده باشد.
- ۴- در فهم مصلحت، رعایت خبرویت و مناسبات زمان و مکان شده باشد.
- ۵- مصلحت در مرتبه ضروری یا حاجی باشد.
- ۶- زمینه مصلحت دایره عبادات نباشد.

ضابطه نخست، طبق تعریف برابر با تحریری است که از محل نزاع به عمل آمد. همچنین است ضابطه دوم؛ زیرا مصلحتی که مخالف با کتاب، سنت، اجماع یا قیاس باشد، در حقیقت، «مصلحت الغاء شده» است و نه مصلحت مرسل. اما ضابطه سوم نیز، مقتضای قاعده‌ی عقلایی بلکه عقلی قطعی است که همواره، هنگام تراحم، مهم را فدای اهم می‌کند. دلیل ضابطه چهارم هم این است که در نظر مجتهد، می‌بایستی در این که مورد مفروض دارای مصلحت و به خیر و صلاح است، تردیدی وجود نداشته باشد. به عبارات دیگر، غایت تلاش برای فهمیدن مصلحت به عمل آمده باشد. چنین تلاشی نیست مگر با به کارگیری حداکثر خبرویت و تخصص موجود که طبعاً با عنایت به شرایط زمان و مکان خواهد بود (فتحی‌الدینی، بی‌تا: ۱۹۱).

اما ضابطه‌ی پنجم را که شاطبی از اصولیون مشهور اهل سنت به آن تصریح کرده، می‌توان از ادله‌ای که بر حجیت مصالح مرسله اقامه شد، بدست آورد، دلیل چهارم از آن ادله حدیث لاضرر بود

و دلیل پنجم دلیل نفی حرج در دین، کسانی که این ضابطه را آورده‌اند، گویا سایر ادله حجیت مصالح مرسله را نپذیرفته‌اند و تنها دلیل لاضرر و دلیل نفی حرج را مدرک قرار داده‌اند. در این صورت، ضروریات از مصالح به دلیل لاضرر و حاجیات آن به دلیل نفی حرج را مدرک قرار داده‌اند که به‌عنوان منبع استنباط حکم، معتبر می‌شود. اما درباره ضابطه‌ی ششم، گفته‌اند: مالک، مؤسس و مدون مصالح مرسله، کاربرد مصالح مرسله را برای استنباط حکم، منحصر در غیر عبادات دانسته است.

با بررسی و نقد نظرات اهل سنت در باب حجیت مصالح مرسله به‌عنوان منبعی برای اجتهاد استنباط حکم شرع، به این نتیجه می‌رسیم که همه‌ی ادله اقامه شده، هرچند با حفظ شرایط و ضوابطی که گفتیم، قابل مناقشه است. اما در ضمن بررسی ادله این نکته را می‌پذیریم که جاودانگی دین اسلام مستلزم این است که، هرچند بر اساس اصول و کلیاتی، به مصلحت اندیشی‌هایی، بر پایه مقتضیات و نیازهای زمان، بپردازد.

به‌نظر می‌رسد اگر طریق این مصلحت اندیشی با مرکب اجتهاد، در چهارچوب مرسله، باز نباشد، اما ممکن است با عنایت به عنصر حکومت و اختیارات ویژه‌ی آن، بتوان از همین مصالح مرسله و با همین ضوابط، یا نزدیک به آن، راهی تازه گشود. اگر این نکته را مسلم بینگاریم که اسلام با تأسیس نهاد حکومت به هر شکلی و یا اصلاً بدون توجه به شکل خاصی از آن، آن را مأمور تحقق و جامه عمل پوشاندن به مصالح یا مقاصد عامه شریعت کرده است، در این صورت، به هر اندازه که خود معترض مصالح جزئی‌تر شده باشد و آن را به مقتضیات زمان و مکان رها نکرده باشد، آن مأموریت حمل بر اجرای آن‌ها می‌شود. و اما مصالح دیگری را که خود در قالب حکم لایتغیر بیان نکرده است، زمینه‌های دخالت و قانونگذاری حکومت است.

## ۵. مبانی مؤثر در تشخیص مصالح توسط رهبر

### ۵-۱. عرف، مبنایی برای تشخیص مصالح توسط رهبری

حقوقدانان، عرف را به‌عنوان یکی از منابع حقوق قلمداد کرده‌اند و برای آن تعاریفی آورده‌اند. یکی از این تعاریف چنین است:

«[عرف] قاعده‌ای است که به تدریج و خود به خود میان همه مردم یا گروهی از آنان به-عنوان قاعده‌ای الزام‌آور مرسوم شده است» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۸۸).

در بین فقها، اهل سنت به تعریف و مباحث عرف، فراوان پرداخته‌اند. غزالی می‌گوید: «عادت و عرف آن است که در خرد مردمان جای گرفته است و طبایع بی آرایش آن را پذیرفته باشد.» اما

فقهای اهل شیعه، گرچه در موارد متعددی کلمه عرف را بکار برده‌اند،<sup>۱</sup> اما بحث مستقل و مقحی از آن، نه در فقه و نه در اصول، ارائه نداده‌اند.<sup>۲</sup>

فقهای اهل سنت بر روی اعتبار و حجیت عرف سخن گفته‌اند، اما غالباً، جایگاه و زمینه گفتارهای آنان بر روی عرف هم‌چون منبعی برای بدست آوردن حکم شرع بوده است. از همین رو، عمده اشکال منتقدین بر آنان، این بوده است که حکم کلی شرع را می‌بایستی از شارع شنید. آراء و خواسته‌های مردم، از هر طبقه و گروهی که باشند، تنها در صورتی معتبر است که به نحوی کاشف از نظر شارع باشد (الحکیم، ۱۹۷۹م). به نظر می‌رسد چنین نقدی، بر اعتبار عرف هم‌چون منبعی برای تشخیص مصالح در صدور احکام حکومتی، وارد نباشد. درست است که حکم یا قانونی که از ناحیه حکومت اسلامی، صادر یا تصویب می‌شود، مانند فتوا و گزارشی که مجتهد می‌دهد، به نحوی از انحا به شرع اسلام منسوب است، ولی، آیا کیفیت نسبت در این دو یکسان است؟

از استدلال بر ضرورت مصلحت‌اندیشی توسط حکومت اسلامی، چنین پیداست که آن حکومت، به‌جز وظیفه تنفیذ اجرای احکام کلی و ثابت اسلام (با فرض احراز معتبر از چنین ثباتی)، مأمور است تا خلاءهای قانونی در موارد متغیر را نیز پر کند. و تفاوت اساسی مفتی و حاکم یا هیأت حاکمه، در همین‌جا آشکار می‌شود؛ تلاش مفتی در این است که حتی‌الامکان به‌دور از تناسب‌ها و بایسته‌هایی که به‌نظر می‌آید، آن‌چه را خالص شرع می‌پندارد، گزارش دهد، اما برعکس، حکومت اسلامی، به‌دلیل آن مأموریتی که دارد، کوشش می‌کند از روی دانش و آگاهی روز و شرایط متغیر زمان و مکان، بهترین موارد مصلحت را بدست آورد و بر پایه‌ی آن‌ها، نه به گزارش حکم شرع، بلکه به صدور حکم مقتضی و متناسب بپردازد.

## ۵-۲. بنای عقلا مبنایی تشخیص مصالح توسط رهبری:

در آثار اصولی شیعه، یکی از منابع استنباط حکم مورد بحث و بررسی، بنای عقلا است. از همین منبع با عنوان سیره‌ی عقلا هم یاد می‌گردد. با این وجود، تعریف روشنی از سیره یا بنای عقلا ارائه نشده است. تنها به ذکر این نکته اکتفا شده است که مراد از بنای عقلا، صرف عمل خارجی نیست، هرچند که هنوز بر طبق آن هیچ رفتار خارجی چهره نبسته باشد (الهاشمی، بی‌تا: ج ۴ / ۲۳۴).

## ۵-۳. دانش بشری مبنای تشخیص مصالح توسط رهبری:

آیا می‌توان دانش کارشناسانه را به‌عنوان منبعی برای تشخیص مصالح جامعه تلقی کرد؟ برخلاف عرف و بنای عقلا، در فقه سیاسی، دانش و آگاهی و یا به تعبیری، علوم روز را، به‌عنوان منابع حقوق، نیآورده‌اند. با این وجود، توجه به دانش، به‌ویژه علوم معینی مانند جامعه‌شناسی، سیاست

۱ - خلیل رضا منصوری در نظریه‌ی عرف، قم - دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۷۰ به بعد بسیاری از این موارد را گرد آورده است.  
۲ - شهید اول در القواعد و الفوائد، قم - مکتبه‌ی المفید، ص ۱۴۷ به بعد این بحث را مطرح کرده است ولی بیش از ذکر موارد در آن‌جا هم سخنی به میان نیامده است.

و اخلاق در روش قانونگذاری توسط حقوقدان‌ها، و توجه به ماهیت کارشناسانه‌ی موضوعات، توسط فقها، گوش‌زد شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۶۹ و ۷۰).

## ۶. جایگاه حقوقی رهبر و مصادیق اختیارات وی در قوانین

در تمام دیدگاه‌هایی که درباره‌ی تفکیک قوا مطرح شده، هیچ کدام نتوانسته‌اند نقش قوه‌ی نظارتی یا تعدیل کننده را نادیده بگیرند، از عبارات منتسکیو در کتاب روح القوانین شخص شه‌ریار یا حاکم به صراحت ذکر شده:

«شه‌ریار یا حاکم، توسط قدرت نخست (قدرت تقنینی) قوانین را برای مدتی یا برای همیشه، وضع می‌کنند ... و توسط قدرت دوم جنگ یا صلح برقرار می‌کند ... و به وسیله قدرت سوم، جنایات را کیفر می‌دهد و در مورد مرافعات بین اشخاص قضاوت می‌کند» (قاضی، ۱۳۸۶: ۲۳۵).

در دیدگاه جان لاک، این نقش نظارتی به قوه مقننه اعطا شده است و به نظر پوفندروف و ولف و گرسیوس که قوای مملکت را در هفت قوه پیش‌بینی می‌کنند، اجرای این تفکیک در عمل، بدون نهاد نظارتی ممکن نیست.

قانون اساسی در اصل پنجاه و هفت، قوای حاکم در نظام جمهوری اسلامی ایران را تعیین کرده است و مافوق این سه قوه، نهاد رهبری قرار دارد که وظیفه رهبری امت را بر عهده گرفته و هماهنگی بین قوای مذکور در نظام‌های دموکراتیک را تضمین می‌کند تا نسبت به هم سرکشی نکنند و استقلال هر کدام حفظ شود و از سوی دیگر، بدون تضادم و درگیری، وظایف محوله را انجام دهند.

نکته مهم دیگر این‌که، ولایت فقیه، تجلی اراده ملت برای رهبری جامعه است و تجربه تاریخی نیز نشان داده است که ما باید دارای فردی باشیم که در سیستم حکومتی حرف آخر را بزند؛ امری که بر خلاف صورت‌سازی‌های ظاهری، در جوامع به اصطلاح دموکراسی نیز دیده می‌شود. در آمریکا رئیس جمهوری می‌تواند تحت شرایطی از حق «وتو» در مقابل مصوبات پارلمان استفاده کند؛ مثلاً با ارسال پیام سالانه به کنگره، ضمن اثرگذاری بر تصویب قوانین، می‌تواند از کنگره بخواهد تا استراتژی ویژه‌ای را در تصمیم‌های تقنینی اتخاذ نماید. بر اساس بند سوم از اصل یکم قانون اساسی آمریکا، معاون رئیس جمهور، فرمانده کل قوا است. هم‌چنین مسئول و طراح سیاست خارجی، رئیس سازمان اداری کشور و صاحب حق عفو و بخشودگی است (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۲۱۷؛ عالمی، ۱۳۹۴: ۷۱ و ۲۰۶). تنها تفاوت در این است که در ایران اسلامی، فقهی عادل و پارسا در مصدر امور قرار گرفته و می‌گیرد و کسی نباید نگران پیدایش دیکتاتوری در این نظام مقدس و الهی باشد. حضرت امام رحمه الله علیه فرموده‌اند:

« ... شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه نمی‌خواهد به مردم زورگویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. در اسلام قانون حکومت می‌کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تابع قانون بود؛ تابع قانون الهی» (امام خمینی، ۱۳۹۵: ج ۱۰ / ۲۷ و ۲۹).

به نظر آیت الله محمد علی تسخیری، رهبر نه این که خود قوه چهارم باشد، بلکه در کنار و عرض سایر قوا به وظایف خود عمل می‌کند و این نکته صریح اصل یکصد و دهم قانون اساسی است که موضوع حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه را یکی از وظایف و اختیارات رهبری قرار داده است. به نظر وی، آن چه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده، در قوانین وضعی هم بی سابقه نیست (تسخیری، ۱۳۹۴: ۴۳۷)، چون قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه که در چهارم اکتبر ۱۹۵۸ م صادر شده نیز بر تضمین استمرار حکومت تأکید دارد. از این رو، رئیس جمهور، نخست وزیر را منصوب و وزرا را به پیشنهاد نخست وزیر، عزل و نصب می‌کند و می‌تواند مصوبات پارلمان را رد کند یا آن را منحل و دستور برگزاری انتخابات عمومی جدید را صادر کند. حتی ممکن است در شرایط فوق العاده، پس از مشورت با نخست وزیر، رؤسای مجلسین ملی و سنا و رئیس شورای قانون اساسی، جای قوا را بگیرد (اصول، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، قانون اساسی فرانسه).

## ۷. اقدام مستقیم ولی امر برای حل معضلات نظام

در ادامه مقاله، این نکته را بررسی می‌کنیم که آیا رهبر موظف است معضلات نظام را به مجمع تشخیص مصلحت نظام برای مشورت ارجاع دهد یا این که می‌تواند مستقیماً بدون ارجاع به مجمع، به حل معضل اقدام نماید؟ ممکن است گفته شود که بر اساس ولایت مطلقه فقیه که در قانون اساسی نیز به آن تصریح شده، رهبری می‌تواند بدون ارجاع معضلات به مجمع، به حل آن‌ها رأساً از طریق صدور احکام حکومتی اقدام نماید. اما از آن جا که رهبر نیز در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است و می‌پذیرد که ولایت خویش را از طریق خاصی اعمال کند و این جهت در قانون اساسی نهادینه شود، لازم است خود وی از آن تخطی نکند. اما در پاسخ می‌توان گفت در این مورد خاص، تصریح شده است که رهبر باید از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام عمل کند. این مطلب در شورای بازنگری قانون اساسی نیز بحث شد و در پیش نویس پیشنهادی آمده بود:

«حل معضلات نظام که از طرق عادی و قانونی قابل حل نیست، به طور مستقیم یا از طریق مجمع تشخیص مصلحت» (همان، ص ۱۳۸۰).

یکی از اعضای شورای بازنگری در این خصوص می‌گوید:

« ... ما پیشنهاد کردیم که حل معضلات نظام که از طرق عادی و قانونی قابل حل نیست، این یکی از اختیارات ایشان است و باید به ایشان ارجاع بشود. منتها بعد گفتیم یا به طور مستقیم خود ایشان وارد بشود و مشکل را حل بکند، بن بست را بشکند و یا این که اگر لازم ندانستند، از

طریق مجمع تشخیص مصلحت که توی آن نامه، حضرت امام رحمه الله علیه هم راجع به مجمع تشخیص مصلحت این قضیه حل معضلات نظام آمده؛ منتها ما می‌گوییم که ایشان آزاد باشد که اگر خواست خودش وارد بشود. خیلی جاها لازم است خودش دخالت بکند و لزومی ندارد به مجمع تشخیص مصلحت واگذار بکنیم. اگر هم یک جایی لازم دیدی که از آن طریق باشد دستش باز باشد از آن طرق. به نظر من اگر این کار را نکنیم بعد مواجه می‌شویم با یک کارهایی که رهبر حتماً باید بکند و با اعتراض هم روبرو می‌شود» (همان، ص ۱۳۸۱).

همین ناطق و پیشنهاد دهنده در جایی دیگری می‌گوید:

«پیشنهاد من همین حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست به طور مستقیم یا از طریق مجمع تشخیص مصلحت، من روی کلمه به طور مستقیم که عمده پیام این پیشنهاد است اصرار دارم» (همان، ص ۱۳۸۶).

این پیشنهاد به رأی گذاشته شد و قید به‌طور مستقیم رأی نیاورد و حذف گردید (همان، ۱۳۸۷). شایان ذکر است که مجمع تشخیص مصلحت تنها نقش مشورتی دارد و در حل معضلات، تصمیم‌گیری نهایی با رهبر و ولی امر است و مصوبات مجمع تنها پس از تأیید و تصویب ایشان اجرا شدنی است. این امر با رجوع به اصل یکصد و دوازدهم و این که در فصل هشتم از فصول قانون اساسی مربوط به رهبر و شورای رهبری آمده، روشن می‌شود. یکی از اعضای شورای بازنگری در این خصوص می‌گوید:

«آن چه که در این پیشنهاد آمده است، پس از مشورت با او، رهبر حل می‌کند، یعنی تصمیم نهایی را رهبر می‌گیرد نه مجمع» (همان، ص ۱۳۸۸).

یکی از شارحین قانون اساسی می‌نویسد: «مسائل بفرنج نظام با مشورت مجمع تشخیص مصلحت با تصمیم رهبر حل می‌شود» (مدنی، ۱۳۹۴: ۹۳). چنان که برخی از حقوق‌دانان نیز اظهار داشته‌اند: «آن چه ظاهراً مصوبه مجمع است در اصل، حکم رهبری است، زیرا این تأیید رهبری است که به مصوبات مجمع اعتبار خاص قوانین را می‌دهد و نه نظر مشورتی مجمع».

بنابراین در مقام نتیجه مباحث گذشته باید گفت هرچند در معضلات نظام، رهبری تصمیم نهایی را می‌گیرد و بالطبع می‌تواند در این جهت، دست به صدور احکام حکومتی بزند، اما از دیدگاه حقوقی، رهبری تنها پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند نسبت به حل معضلات نظام از راه‌های گوناگون، از جمله صدور احکام حکومتی اقدام کند و در واقع، آن چه مقام رهبری به‌عنوان عضو بازنگری قانون اساسی در مقام دفاع از آوردن قید مطلقه در حوزه اختیارات رهبری از آن اظهار نگرانی کرده بودند و در جریان تصویب بند ۸ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی اتفاق افتاد، ایشان فرمودند:

«امام مطلب دومی که حالا در قانون اساسی بیاوریم یا نه، من می‌گویم اگر هم صراحت امر اگر ما ممکن بود این را بیاوریم، حالا که بحث شده دیگر نمی‌شود بیاوریم. اگر بحث نمی‌شد،

گفتگو نمی‌شد، خیلی خوب گفته می‌شد به اطلاق ولایت امر ما و یعنی متبادر از ولایت امر، ولایت مطلقه امر است. خیلی خوب می‌شد فهمید، اما الان که بحث شد و یکی گفت آری و یکی گفت نه، اگر نیاورید معنایش نفی است ...» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۶۳۷).

چنانچه گفتیم در جریان تصویب بند ۸ از اصل ۱۱۰ در مورد ترکیب بند یک و این که آیا قید به وطر مستقیم بیاید یا خیر؟ مذاکراتی به عمل آمد که سرانجام این بند با حذف قید یاد شده به تصویب اعضای شورای بازنگری قانون اساسی رسید. البته این بدان معنی نیست که حوزه اختیارات رهبری مقید شده باشد، چرا که همین اعضای شورای بازنگری با آوردن قید مطلقه در اصل ۵۷ قانون اساسی، به گستردگی اختیارات رهبری اشاره کرده‌اند. آن چه از بند یک از اصل ۱۱۰ آمده، تنها در مورد نحوه و کیفیت اعمال ولایت مطلقه‌ای است که از سوی قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. هر چند شیوه‌ی اتخاذ شده از سوی اعضای شورای بازنگری به احتیاط نزدیک‌تر است، از آن‌جا که مانعی برای تصمیم‌گیری فوری رهبری در موارد ضروری و بحرانی تلقی می‌شود، قابل خدشه و ایراد است؛ امری که برخی از اعضای شورای بازنگری به آن توجه داده‌اند.

## ۸. نتیجه

ممکن است تصور شود در صورت اعتقاد به نظریه نصب و گسترش اختیارات رهبری، قانون اساسی بی‌اهمیت خواهد شد و اساساً تدوین آن لغو خواهد بود؛ ولی باید دانست که هر نظامی مبتنی بر یک سلسله اصول اعتقادی و فرهنگی است که قانون اساسی عهده‌دار حفظ و رعایت آن‌هاست. تمامی قوانین جاریه مملکتی فی‌المثل، قانون جدید مجازات اسلامی در زمینه‌های عفو، تبدیل، اسقاط، تنفیذ، و در برخی موارد اجرای احکام حکومتی، به تصمیم رهبری وابسته بوده و مبنای فقهی آن بر اساس ولایت حاکم شرع در امر قاضی و در مواردی در باب اعمال ولایت، مصلحت اجتماعی، وضعیت خاص موضوع یا شخص دخیل در موضوع می‌باشد و مبنای حقوقی آن بر اساس تصریح در قوانین خاص کیفری، قابل تحلیل می‌باشد و از لحاظ تطبیقی و با توجه به رویکرد بین‌المللی، قابل مقایسه با سیستم‌های حقوقی دیگر، به‌خصوص سیستم حقوقی کشورهای اروپایی که حکم حکومتی، حق وتو و اعمال عفو و برخی مصادیق دیگر بر عهده بالاترین مقام کشوری (از قبیل پادشاه، ملکه و رئیس جمهوری) می‌باشد، تصمیم رهبر در خصوص مصادیق وابسته به تصمیم رهبری از قبیل حکم حکومتی و ... از باب پیش‌بینی قانون و حکم اسلامی و قوانین خاص و بر مبنای اعمال ولایت حاکم شرع بوده و قطعی و غیر قابل اعتراض است؛ ولی از جهت شرعی، اگر حکم یک مجتهد خلاف بین شرع باشد، توسط مجتهد دیگری که بعد از او متولی امر رهبری و ولایت می‌شود، قابل نقض است.



## منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۵۱۴۱۸ ه.ق.). **لسان العرب**. ج ۱۵، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۲. ابی یعلی، محمد بن حسین فراء (۵۱۳۸۶ ه.ق.). **الاحکام السلطانیه**. مصر: مطبعه مصطفی البابی الحلبي.
۳. اصول، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، **قانون اساسی فرانسه**
۴. اظهارات مهندس موسی نخست وزیر وقت. **روزنامه جمهوری اسلامی**، مورخ ۶۶/۱۱/۱۹ و ۶۶/۱۱/۲۴
۵. امام خمینی (۱۳۹۵). **صحیفه نور**. ج ۱۰، تهران: دفتر حفظ و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه
۶. .... (بی تا) **ولایت فقیه**. ج ۲، تهران: دفتر حفظ و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه.
۷. الانصاری، الشیخ مرتضی (بی تا). **المکاسب**. ج ۱، بیروت: مؤسسه النعمان.
۸. الحکیم، محمد تقی (۱۹۷۹ م.). **الاصول امامه للفقہ المقارن**. قم: موسسه آل البيت (ع).
۹. الهاشمی، محمود (بی تا). **بحوث فی الاصول تقریر المباحث السید الشہید آیه الله محمد باقر صدر**. ج ۴، قم: مجمع علمی الشہید الصدر.
۱۰. بهمنیار، احمد رضا (۱۳۸۷). «مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۱۲.
۱۱. تسخیری، محمد علی (۱۳۹۴). **در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**. ترجمه محمد سپهری، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۱۲. تسخیری، محمد علی (۱۴۱۷ ه.ق.). **حول الدستور الاسلامی فی موادہ العامہ، رابطہ الثقافہ و العلاقات الاسلامیہ**. ج ۲، قم: مدرسه الامام امیرالمومنین علیہ السلام.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). **ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت**. تنظیم و ویرایش: محمد محرابی، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۴. راغب اصفهانی (۱۴۰۴ ه.ق.). **مفردات الفاظ قرآن کریم**. تهران: دفتر نشر کتاب.
۱۵. ساروخانی، باقر (۱۳۸۳). **روش های تحقیق در علوم اجتماعی**. ج ۷، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. سبحانی، جعفر (بی تا). **تهذیب الاصول (تقریر درسهای خارج امام خمینی)**. بی جا: بی نا.
۱۷. شفیعی فر، محمد (۱۳۷۸). «جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه حقوقی**، شماره ۱۳.
۱۸. شهید اول (بی تا). **القواعد و الفوائد**. قم: مکتبه المفید.
۱۹. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۲۰. طباطبائی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۰). **حقوق اساسی**. تهران: نشر میزان.

۲۱. عالمی، شمس الدین (۱۳۹۴). **حقوق اساسی**. تهران: مشکوه.
۲۲. غزالی، ابوحامد محمد (بی تا). **المستصفی**. بیروت: دارالفکر.
۲۳. فتحی الدربنی (بی تا). **خصائص التشريع الاسلامی**. بیروت: مؤسسه الرساله.
۲۴. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۶). **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**. چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱). **مقدمه علم حقوق**. تهران: انتشارات به نشر.
۲۶. کعبی، عباس (۱۳۸۰). **بررسی تطبیقی مفهوم ولایت مطلقه فقیه**. قم: ظفر.
۲۷. ماوردی، علی بن محمد بن حبیب (۱۴۲۰ ه.ق.). **الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة**. بیروت: دارالکتب العربی.
۲۸. مجدفر، فاطمه (۱۳۸۲). **جامعه شناسی عمومی**. ج ۱، تهران: شعاع.
۲۹. مدنی، جلال الدین (۱۳۹۴). **حقوق اساسی تطبیقی**. تهران: گنج دانش.
۳۰. مشکینی، علی (۱۳۷۶). **اصطلاحات الاصول**. ج ۴، قم: نشر الهادی.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۳ ه.ق.). **انوار الفقاهه**. ج ۲، ج ۱، قم: مدرسه الامام امیر المومنین علیه السلام.
۳۲. منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹ ه.ش.). **دراسات فی الولايات الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه**. ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، تهران: انتشارات هاشمیان.
۳۳. منصوری، خلیل رضا (بی تا). **نظریه العرف**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۴. موحد، محمد علی (۱۳۶۲). **سلوک الملوک**. تهران: خوارزمی.
۳۵. موسوی سبزواری، عبدالعلی (۱۴۱۳ ه.ق.). **مهذب الاحکام فی الحلال و الحرام**. ج ۴، بیروت: مؤسسه المنار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی